

کتابخانه

یک خانواده کاری

نوشته عزیز حسین

ترجمه شمیم باغچه بان
احمد شاملو

ووم ن داداش ، گوشم به این
 جور حرف‌ها بدهکار نیست ...
 فقط این را می‌دانم که مردم کار می‌کنند ، زحمت می‌کشند ، جان
 کردی می‌کنند و به نسبت جان کندن و زحمت کشیدن و کار کردنشان
 نان در می‌آورند .

کی گفته آدم باکار کردن پولدار نمی‌شود ؟
 نه خیر ... اینها همه‌اش حرف مفت است . لااقل من یکی
 که ، برای این جور حرف‌ها تیره هم خرد نمی‌کنم ... این مزخرفات
 را بهتر است بروند برای یکی دیگر بگویند . من يك گوشم دراست ،
 بکیش دروازه ...

کار ، داداش من ، کلید موفقیت است ،
 این را از قدیم و ندیم‌ها گفته‌اند .

يك خانواده كاری

اگر شرح حال مردم كاری دنیا را شنیده بودید می‌توانستید بفهمید آن جور عقیده‌ها تاچه پایه سخیف و نادرست است .
حال من اینجا شمه‌ئی از احوال خانواده بادتیو را برایتان نقل می‌کنم تا درس عبرتتان بشود ... به آقا . مردم كاری روی دنیا کم نیستند .



باری . -

من این خانواده بادتیو را از نزدیک می‌شناسم .
این خانواده ، بهترین مثال و بهترین نمونه و زنده‌ترین مدرک موفقیت مردم كاری است و شما از روی همین مثال می‌توانید خیلی چیز های دیگر را هم پیش خودتان حساب بکنید .

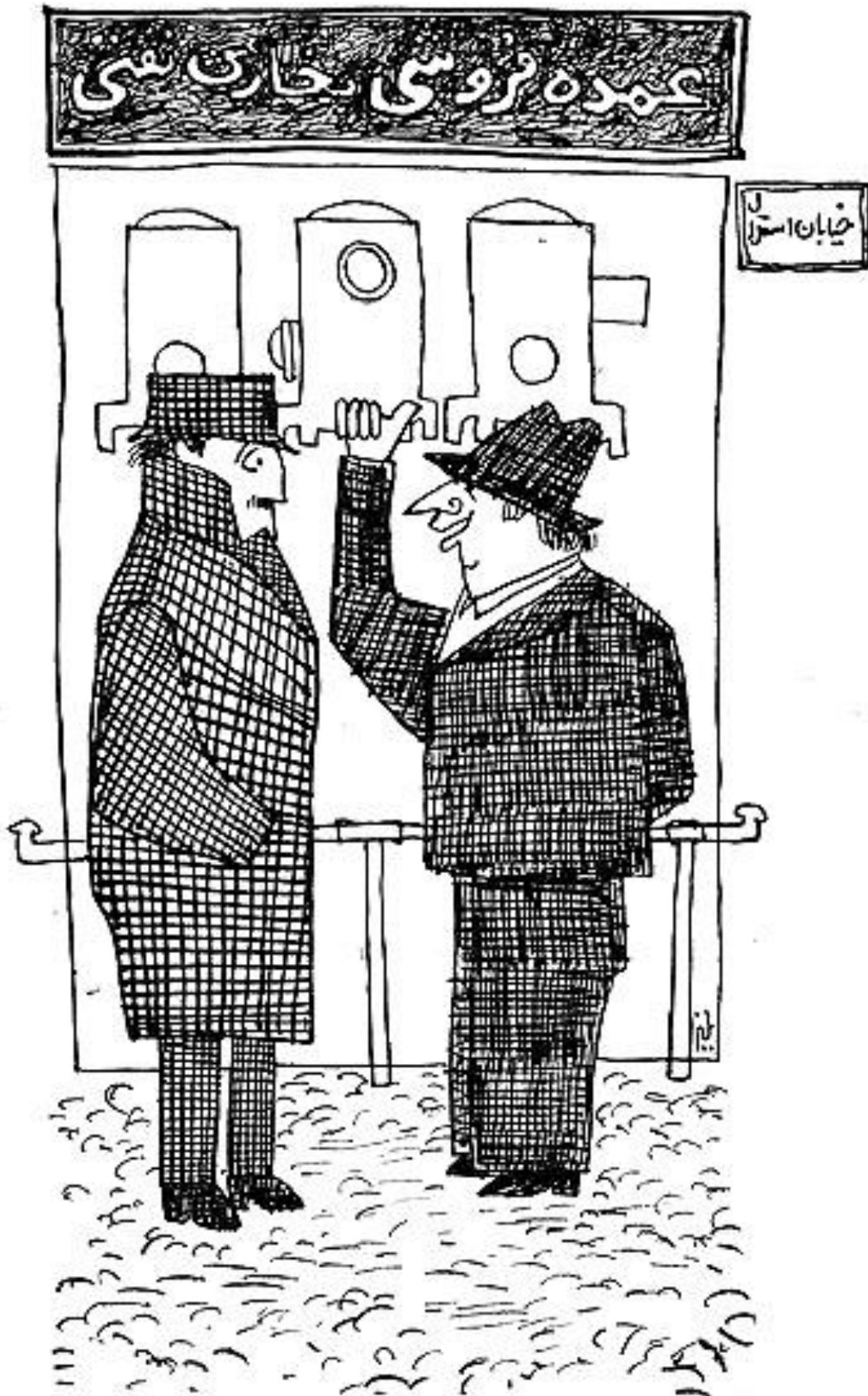
این خانواده بادتیو ، یکی از بزرگترین خانواده هاست :

- سلیمان بادتیو ، پسر یوسف بادتیو است .
- یوسف بادتیو ، خواهرزاده مارکوبادتیو است .
- مارکو بادتیو ، عموی یانکو بادتیو است .
- یانکو بادتیو ، برادر مردفای بادتیو است .
- مردفای بادتیو ، داماد میشل بادتیو است .
- میشل بادتیو ، پدر زن معز بادتیو است .
- معز بادتیو ...

صبر کنید ، صبر کنید . نه . این جوری خواستان پرت می‌شود ، سررشته را کم می‌کنید و از سر و ته قضیه سر در نمی‌آورید ... بهتر است داستان این خانواده را ضمن نقل سرگذشت يك بخاری نفتی برایتان بگویم آرد ، این جور بهتر است .
بخاری نفتی ، هم کار مرا آسان می‌کند ، هم باعث می‌شود که شما قضیه را بهتر درک بکنید .



ما الان در خیابان استقلال هستیم ، و شما آن بخاری های نفتی را که آنجا ، توی آن مغازه ، پشت وپترین چیده‌اند با جفت چشم های خودتان می‌بینید .
این بخاری ها به انواع مختلف ، به اندازه های مختلف و به رنگ های مختلف است .
کدامشان را پسندید ؟



يك خانواده کاری

بله . آن یکی خیلی قشنگ است ... اما آخر نگاهی هم
به قیمتش بکنید .
۲۱۲ لیره !
نه . بهتر است این یکی را انتخاب کنیم ... رویش چند
نوشته ؟

۷۵۶ لیره و ۶۲ کروش ...

بله . بله . این یکی بهتر است .

در واقع ، داستان این بخاری برای شناسائی فامیل بادتیو
کافی است ... خواهید دید که افراد این فامیل چه مردم زحمتکشی
هستند . و قبول خواهید کرد که هرکسی روی این دنیای گل و گشاد
مثل افراد این فامیل گیوه را ور بکشد ، کمرش را سفت کند و تن
به کار و زحمت بدهد ، خیر می بیند و سود می برد ... عجیب است !
چرا نمی خواهید این را باور کنید ؟

اسحق بادتیو ، بین مسجد عرب ها و پنجشنبه بازار ، يك
انبیاء دارد .

لایب شما هم دیده اید که عدهائی از خلق الله صبح تا شام
توی کوچه ها و پس کوچه ها پرسه می زنند و داد می کشند :

« - آی اثاث خورده می خریم :

آهن پاره ، حلبی شکسته

چدن ، مس ، مفرغ می خریم ... »

حتماً دیده اید . بدست کم صدای این جور آدم هارا از
توی کوچه شنیده اید .

همچنین لایب - اگر ندیده باشید - شنیده اید که بعض
گدا گودوله ها شبانه روز توی آشفال و زباله هارا می گردند و چیز
هائی پیدا می کنند که توی کیسه گونی شان می تپانند و آدم تعجب
می کند که این هارا کجا می برند و چه می کنند و به چه دردی می زنند .
بله . حالا من برایتان می گویم :

تمام چیزهائی که اینها جمع می کنند یا آن یکی ها - آن
دوره مردها - از در خانه های مردم می خرند ، بین مسجد عرب ها و
پنجشنبه بازار ، توی انبیا اسحق بادتیو جمع می شود . جور به جور
ودسته بدسته می شود . و هر دسته در قسمت های مختلف انبیا ،
در جای مخصوص خودش قرار می گیرد .

از سایه سر اسحق بادتیو و انبارش صدها نفر آدم توی
این شهر نان در می آورند . تازه ، از اینش که بگذریم ، اسحق بادتیو

عزیز نسین

مالیات می دهد و به این ترتیب به بودجه مملکت هم کمک می کند ...
این خودش مگر کم چیزی است ؟
اما برویم سر قضیه بخاری ها :
بله . این خرده حلبی ها و آهن پاره ها را می بینید که مثل
تپه‌ئی روی هم کوت شده ؟ - آها : این ها را اسحق بادتیو از قرار
کیلوئی دوازده فروش به عزیز بادتیو می فروشد ... البته این خرید
و فروش توی «دفتر» صورت می گیرد ، نه توی انبار واقع در فاصله
میان پنجشنبه بازار و مسجد عرب ها . و به این ترتیب ، می شود
گفت که نه فروشنده رنگ آن ها را دیده است ، نه خریدار رنگ
آن ها را می بیند ؛ یعنی نه اسحق و نه عزیز ...

عزیز بادتیو ، به برادرزنی فردی بادتیو تلفن می کند و این
اشغال خرده ریزها را از قرار کیلوئی پانزده فروش به او می فروشد .
فردی بادتیو ، کارش انجام امور صادراتی است . او نیز
بدون این که رنگ «اجناس» مورد معامله را دیده باشد ، همین طور
ندید ، آن ها را به ژاک بادتیو که مقیم انگلستان است ، از قرار هر کیلو
هفده فروش آب می کند .
خرده ریزها بار گشتی شده به یکی از بنادر انگلستان حمل
می شود .

خوب . تا اینجا ، هنوز هیچی نشده و هیچ کاری صورت
نگرفته ، در سایه عزیز و فردی ، عده زیادی آدمی زاد از قبیل
انباردارها ، حمل ها ، ماشین نویس ها ، قبان دار ها ، حسابدارها ،
منشی ها و غیره ، نان می خورند ...
ارز زیادی هم که به کشور وارد می شود ...
مالیشان را هم که تا دینار آخر می پردازند ...
قسمتی از امور صادراتی کشور هم که - بحمدالله - در
گردش هست و ... از این حرف ها .
دیدید ؟

خوب .
ژاک بادتیو - ساکن انگلستان - حلبی شکسته ها و آهن
قراضه ها و چیزهای دیگر را از قرار هر کیلو بیست فروش می فروشد

يك خانواده کاری

به عمو جانس دیوید بادتیو .
 دیوید بادتیو هم آن آشغال هارا در کارخانه خود - که چندین ده نفر کارگر در آن کار می کنند - به ورقه های آهن و مفتول های فلزی تبدیل کرده ، فی دو بیست و یک فروش به آدم بادتیو می فروشند .
 آدم بادتیو کارخانه بخاری سازی دارد .
 در این کارخانه ، از هر پنج کیلو حلبی کهنه و آهن پاره و آت و آشغال فلزی - که اکنون به سیم و ورقه آهنی مبدل شده - یک عدد بخاری نفتسوز فرد املا ترتیب می دهد ... این بخاری ، بلافاصله رنگ می شود و برای حمل به بازار های فروش آماده می گردد .

حالا باز برگردیم به استامبول :
 در استامبول ، «یوسف بادتیو و برادران» شرکتی دارند که عنوان آن چنین است :

نماینده انحصاری و فروشندۀ جزئی و کلی بخاریهای نفتسوز شرکت ((آدم بادتیو)) و برادران - لندن

طرز کارشان چه طور است ؟ - به این طور :
 « شرکت بخاری سازی آدم بادتیو و برادران » ، از لندن پیشنهاد فروش بخاری های خود را به ضمیمه کاتالوگ های زیبای رنگین ، برای «شرکت یوسف بادتیو و برادران» به استامبول ارسال می دارد ... در این پیشنهاد فروش ، قیمت بخاری هائی که من آنجا پشت و پتیرین مفازه نشانان دادم ، هشتاد و پنج لیره معین شده است .
 یوسف بادتیو که نمایندگی شرکت را در استامبول دارد ، بیست در صد حق فروش و بیست در صد حق نمایندگی خود را روی قیمت بخاری ها کشیده آن هارا به برادرش ابراهیم بادتیو - که کارهای وارداتی انجام می دهد - از قرار هر بخاری به صد و دو لیره ، واگذار می کند .

ابراهیم بادتیو هم با افزودن بیست در صد سود رسمی خود به قیمت بخاری ها ، پروانه فروش خود را به حثیم بادتیو انتقال می دهد ؛ یعنی از قرار هر بخاری ۱۲۲ لیره و ۴۰ فروش ...

غریز نسین

حئیم بادتیو ، برای پیشرفت کارهایش با **احمد ترك اوغلی** شرکتی تأسیس کرده .
این شرکت ، پنجاه درصد کلیه سهام بانك زمين را در اختیار دارد .

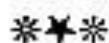
حئیم بادتیو از بانك خود باسود هشت درصد پول قرض می‌کند (و پر واضح است که این هشت درصد را می‌کشد روی قیمت بخاری ها !)

به این ترتیب ، بهای هر بخاری - که هنوز از جعبه در نیامده - به ۱۲۴ لیره و ۴۴ کروش ترقی می‌کند .
اما يك موضوع دیگر :

حئیم بخاری هارا به اسم خودش از **ابراهیم** خریده است ، نه به نام شرکت .

بسیار خوب : این دفعه ، **احمد ترك اوغلی** می‌رود به نام «شرکت» از بانك خودشان باسود هشت درصد پول قرض می‌کند ؛ و چون **حئیم** بخاری های خود را به شرکت انتقال داده ، این هشت درصد سود را روی قیمت بخاری ها می‌کشد و بهای بخاری ، می‌شود هردستگاه ۱۴۵ لیره و ۲۰ کروش . که با اضافه شدن بیست درصد سود بازرگانی شرکت ؛ این مبلغ به ۱۷۴ لیره و ۲۴ کروش بالغ می‌گردد . و آن وقت ، تازه همه موجودی انبار «شرکت **احمد ترك اوغلی** و **حئیم**» به **میخائیل بادتیو** فروخته می‌شود .
زیرا که شرکت «**احمد ترك اوغلی** و **حئیم**» فقط فروشنده کلی است نه جزئی !

اما یادتان نرود و در نظر داشته باشید که تا حالا ، و شاید تا چند دست دیگر ، تمام این معاملات و نقل و انتقال‌ها فقط و فقط روی کاغذ انجام گرفته است ، و هنوز اصل بخاری ها - یعنی خود جنس - از انبار کارخانه تکان نخورده !



بله برادر ،

هیچ چیز بهتر از این نیست که آدم کار بکند ، عرق بریزد ، زحمت بکشد و حتی جان بکند ، و در سایه کارکردن و عرق ریختن و زحمت کشیدن و جان کندن ، شرافتمندانه لقمه نانی به دست بیاورد .

شما ببینید :

اگر کار و زحمت نبود ، آیا هیچ امکان داشت که چندین ده هزار بخاری نفتسوز درجه يك ، قبل از این که از درکارخانه بیرون

يك خانواده كاری

بباید ، ۱۷۴ لیره و ۳۴ كروش قیمت پیدا كند و چندین نفر از قبل آن ، سود های وحشتناك جگر خراش به كیسه بریزند ؟
نه . نه . هزار بار نه !

كار حمل و نقل بخاری ها از لندن به استانبول ، به شركت حمل و نقل سلیمان بادتیو واگذار می شود .
وجدانتان را حكم قرار بدهید و اعتراف كنید كه تا حالا ، از بابت حمل و نقل ، يك شاعی روی قیمت بخاری ها كشیده نشده ... مگر شركت حمل و نقل برای حمل بخاری ها از لندن به استانبول ، به جای پول ، ماچ می گیرد ؟
نه جانم . هر بخاری به اندازه چهل در صد قیمتش اجرت حمل و نقل برمی دارد .

پس حالا كه - به سلامتی - بخاری ها از كارخانه حمل شده به وسیله كامیون و غیره به انبار گمرك واصل می گردد قیمت هر كدام آنها به ۲۵۸ لیره و ۴۸ كروش بالغ شده است .
میخائیل بادتیو بخاری هارا كه اکنون در گمرك است ، با دریافت صدی شش حق العمل ، به دانی خود یاسن بادتیو واگذار می كند .

ترا خدا بگذارید يك بار دیگر روی این نكنه تأكید كنم :
هیچ چیز بهتر از كار نیست . و تنها و تنها در سایه كار و فعالیت روز مرده خانواده بادتیو است كه زندگی چه بسیار آدم ها - از كارمند دفتری گرفته تا حمال انبار گمرك - تامین می شود .

غیر از صدی ششی كه روی آن ۲۵۸ لیره و ۴۸ كروش كشیده شد ، در گمرك هم صدی سی و دو برای كالای وارداتی حق ورود تعلق می گیرد ... پس فعالیت خانواده بادتیو نه تنها به افراد آن خانواده و به افراد چندین صد خانواده دیگر و به همه آحاد و افراد ملت ، بلکه به كیسه دولت نیز مبالغ كلانی سود می رساند .

ببینید چه مردان بزرگی دم جوامع بشری یافت می شوند !
از كجا معلوم است ؟ كی می داند ؟ اگر این كالای مورد لزوم زمستانی این همه دست به دست نمی شد ، نه تنها گروه زیادی از آن منتفع نمی شدند ، بلکه چون به بهای آن افزوده نمی گشت دولت هم سود چندانی عایدش نمی گردید . چون كه نه تنها دولت از

غریز نسین

اصل المال - یعنی از خود بخاری‌ها - مالیات می‌گیرد - بلکه از بادتیو‌ها هم ، از نفر به نفرشان مالیات وصول می‌کند . و هر چه این داد و ستدها بیشتر روی بخاری‌ها صورت بگیرد ، نفع بیشتری عاید وطن می‌شود . و اگر من به صدای بلند فریاد کنم :

بریده باد زبانی که نگوید: زنده باد وطن!

آیا نخستین کسی که یامن همصدا خواهد شد ، شخص شما نخواهد بود ؟

قیمت بخاری‌ها ، تا انبار گمرک ، به ۲۹۲ لیره و ۳۶ فروش رسیده است . ابدأ نگران نباشید : این قیمت ، با دقت کافی و وافی ، به وسیله حسابداران زبردست ، شاهی به شاهی حساب شده ، و هیچ کس به این فکر نبوده است که صنار از آن سوء استفاده کند . جنس ، همانجا در گمرک ، با افزایش بیست در صد سود ، توسط یاسن بادتیو به دامادش میشل بادتیو واگذار می‌شود ... حالا ، بخاری شد دانه‌ئی . ۳۵ لیره و ۸۴ فروش . - قیمت تجارتمی است يك شاهی هم تخفیف بر نمی‌دارد . مواظب باشید !

بخاری‌ها تا آخر تابستان در انبار گمرک می‌ماند . به این ترتیب ، شش در صد حق انبار داری گمرک هم که روی آن‌ها کشیده شود ، قیمت هر بخاری را به ۳۷۲ لیره و ۳۵ فروش ترقی می‌دهد .

حالا دیگر اول سرمای هواست .

به‌به ، جان جان ، بخاری چه می‌چسبد !

میشل بادتیو مصمم می‌شود که بپوش بپوش بخاری‌ها را از انبار گمرک خارج کرده تمیز کند ، توی مفاز به‌چینه و با بیست در صد منفعت ، از فرار هر دستگاہ ۴۶ لیره و ۸۳ فروش به معرض فروش بگذارد . اما هنوز این کار را نکرده است ...

هیچ کدام از افراد خانواده بادتیو ، رنگ کالانی را که می‌خرند یا می‌فروشند نمی‌بینند . فقط اوراقی را که پیشخدمت‌های مؤدب و خوش حرکات روی میز آنها قرار می‌دهند نخوانده امضا می‌کنند ؛ چون که پیشاپیش می‌دانند مضمون آن اوراق چیست . . .

بادتیو‌ها ، رنگ پولی را هم که از این بابت به دستشان می‌رسد نمی‌بینند . چون که آن‌ها فقط چک‌ها و سفته‌هایی را امضا می‌کنند و به بانک می‌دهند . و آنجا ، توی بانک ، آدم‌هایی هستند که حقوق و مواجب می‌گیرند تا پول‌های بادتیو‌ها را به جای خود

يك خانواده كاری

آنها بشمارند ؛ دسته کنند ؛ ریز و درشت کنند و توی صندوق ها
بچینند ...
بادتیو ها ؛ به جای همه این کارها ؛ فقط و فقط فعالیت
می کنند .
بیچاره بادتیو ها ! - شب و روز فعالیت می کنند .



بله .
مرد قای بادتیو بخاری هائی را که حتی يك بار ندیده و اصلا
نمی داند چه رنگ است و چه شکل است و چه جور باید روشن
بشود و چه جور باید خاموشش کنند ؛ با اضافه کردن بیست درصد
سود خودش ؛ به فدای بادتیو که عمده فروشی دارد می فروشد .
عمده فروشی فدای بادتیو هم بخاری هائی را که ندیده
خریده ؛ با بیست درصد سودی که رویش می کشد به خواهر خود
منتقل می کند . و خواهر زاده او هم آنها را از قرار هر دستگاه ۷۵
لیره و ۲۲ کروش در مغازه های متعددی که دارد به معرض فروش
می گذارد ...

یکی از این فروشگاه ها ؛ همین فروشگاه بخاری خیابان
استقلال است که ما الان جلوش ایستاده ایم .
راستی بالاخره کدام یکی را انتخاب کردید ؟
قرمزه را ؟
آره . قرمزه خیلی قشنگ است . خیلی خیلی قشنگ است .
اتفاقاً قیمتش هم از بقیه ارزان تر است ... اصلا ۷۵۶ لیره و ۶۲
کروش ؛ پیش چیز به این قشنگی چیست ؟ - هیچ !
بالله بابا ؛ بخر ببینیم ... سور ما هم پادت نرود ؛ وقتی
بخاری را کار گذاشتی ؛ شب اول شامی هم به رفقا بده .
مبارک است !